

رسوا مکن

آن دل که از ما برده ای در پیش کس رسوا مکن !
با دیگران گر کرده ای، ای دلربا با ما مکن !

ترسم ز کویت بگذرم، دل از کفم بیرون شود
تو رهزن دین ودلی، این را دگر حاشا مکن !

تا مژده وصلت دهی بنشسته ام بر راه تو
کام دلم امروز ده، موکول بر فردا مکن !

اشکی که ریزم در غمت، ترسم شبی دریا شود
ما را رها در سینه این سهمگین دریا مکن !

خوبان شهر آشوب ما در دل شکستن شهره اند
تو از همه خوبان سری، در کار خود اما مکن !

در جمع مشتاقان خود لطفت دریغ از کس مکن !
در کار خیر ای دل شکن، الا و استتنا مکن !

اکنون که رفتم از برت با خواری و شرمندگی
در پیش خیل دلبران ما را دگر رسوا مکن !

رضا شاپوریان
جمعه ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۸